



تکلیف مان با علوم انسانی مشخص نیست

حدود بیست سال است که علوم انسانی به تدریج مسأله ما شده است. علوم انسانی مربوط به جهان مدرن است. این که ما جهان مدرن را تأیید نمی‌کنیم، یک چیز است اما اینکه جهان فعلی یک جهان مدرن است، چیز دیگری است. به عنوان مثال ما سکولاریسم را قبول نداریم اما نظم جهان سکولار است، بنابراین اگر قرار باشد هر چیزی را قبول نداریم بگوییم وجود ندارد، گرفتاری ایجاد می‌شود. لذا یا چیزی که هست تصدیق و یا اگر نمی‌خواهیم باشد برایش چاره اندیشی می‌کنیم. در مواضع عمل وقتی بین دوراهی قرار می‌گیریم باید کاری را انجام دهیم که می‌توانیم انجامش بدهیم. من مطلقاً مجبور نیستم همانطور که مطلقاً مختار نیستم. مثلاً بنده اختیار پرواز ندارم و یا مثلاً اختیار یک شبه دانشمند شدن را ندارم. جهان جدید امکان‌هایی دارد که با امکان‌های جهان قدیم متفاوت است. جهان جدید نظم معین، انسانی و دقیق ندارد ولی نظام‌های قدیم از نحوه‌ای از ثبات برخوردار بودند. آداب و رسوم، ترتیبات و نحوه معاش در جهان قدیم ثابت بود. امروز جوانی که ۲۰ ساله است در فضایی زندگی می‌کند که با فضای به دنیا آمدنش زمین تا آسمان فرق دارد. جهان در این ۲۰ سالگی که او به دنیا آمده، دگرگون شده است. جهان مدرن، جهان نو شونده و متحول شونده است.

جهان مدرن در این سرعت گرفتن و دگرگونی سریع به علوم انسانی و علوم اجتماعی نیاز دارد. علوم اجتماعی ناظر جهان مدرن، کنترل‌کننده و مشکل‌گشا است. علوم انسانی در این جهان به وجود آمده که بحران جامعه جدید را حل کند. از پیشروان این علم هم کارل مارکس است. او بیشتر از هر کس دیگری بحران جهان جدید را درک کرده است. البته او مشکل اصلی را در سرمایه‌داری می‌بیند. به عقیده بنده مبانی علوم انسانی، دینی نیست. اگر چه می‌توان گفت مبانی هیچ علمی دینی نیست. مگر مبانی علم فیزیک یا اقتصاد دینی است؟ منتها تفاوت علوم دقیقه با علوم انسانی در این است که علوم دقیقه مستقیماً در اعتقادات مردم دخالت ندارد. بنده به جای استفاده از علوم تجربی در مقابل علوم انسانی از واژه علوم دقیقه استفاده کردم چون به عقیده من همه علوم، تجربی هستند. علم و تجربه از یکدیگر جدا نیستند. در مبانی علوم انسانی تصدیق شده که بیشتر بنای جدید را راه می‌برد و مدیریت می‌کند. تجربه به من نشان داده که در این ۶۰-۷۰ سالگی که با علوم انسانی و اجتماعی آشنا شدیم، بسیار از آن کم استفاده کردیم. ما پژوهش مسائل کشور در این علم را کم انجام داده ایم. استادان فاضل و خوبی داریم ولی متأسفانه از میان آنها کمتر به مسائل کشور می‌پردازیم. دانشمندان ما فقط وظیفه نظریه دادن و درس آموختن ندارند. اینها لازم است ولی ما اینها را برای درمان درد ناامیدی و اینکه از

آنها استفاده کنیم، یاد می‌گیریم. ما کشوری داریم که راه طولانی برای توسعه دارد. بنابراین باید علمی را طلبید که ما را به اصلاح امور و مقصد برساند. ما گرفتار فساد سازمان یافته شده ایم. بنابراین به آموزه‌هایی احتیاج داریم که ما را از این وضعیت نجات بدهد. درد و گرفتاری ما هم این است که راه‌هایی را بطلبیم که ما را به مقصد برساند. علم، تفنن نیست؛ چاره ساز است. ما با هیچ کدام از شئون این علوم، رابطه درستی نداشتیم و هیچ کدامشان در جای درست خود قرار نگرفته‌اند. جهان توسعه نیافته همه چیز تجدد را می‌گیرد ولی این گرفته‌ها در گونی می‌ریزد. اینکه هیچ چیز سر جای خودش نباشد مفید و منشأ اثر نیست. ما سه برابر معدل جهانی مهندسی پرورش می‌دهیم ولی به یک سوم معدل جهانی هم به مهندسی نیاز نداریم. بهترین استعدادها را ما در کشور مهندسی می‌شویم. مهندسی خوب است ولی آیا چون مهندسی خوب است باید او را وزیر، خطیب و ... کرد؟ خیر؛ هر کسی در جای خودش مهم است. در کشورهای توسعه یافته، مشکل‌ترین رشته‌ها، رشته‌های علوم انسانی و آسان‌ترین رشته‌ها، رشته‌های مهندسی است. اما ما با ابتدای تجدد، آشنایی کمی با علوم انسانی پیدا کردیم و در آن بیشتر کار نظری می‌کنیم. اینکه من راجع به علم نوشته‌ام، آسان نبود و بسیار هم ملامت شدم که اشکالی ندارد ولی درد این است که به من می‌گویند راجع به علم ننویس. ننویس که علم مقاله نویسی نیست. ننویس که دانشگاه و جامعه از هم جدا نیستند. اگر قرار است که بنده و همکارم با یکدیگر تعارف کنیم آن وقت دیگر نمی‌شود بین خوب و بد فرق قائل شد. ما باید مالک دانشمند را تعیین کنیم. ما با علوم انسانی تکلیف مان را روشن نکردیم. نه شما که جوان هستید و نه من و همکارانم که سنی از ما گذشته است. ما دوست نداریم که بگوییم با علوم انسانی چه باید کرد و به چه کارمان می‌آید. ما با علوم انسانی تکلیف مان مشخص نیست و رابطه مان رابطه دوستی و صمیمیت نیست. رابطه ما رابطه مصرف و مصرف کننده است ولی علم را نمی‌توان مصرف کرد و به کار برد. به قول یکی از فیلسوفان، علم مستبدترین مستبدهاست. یعنی هیچ حرفی نمی‌شنود و به علم نمی‌شود چیزی را تحمیل کرد. ما به علوم انسانی در جامعه توسعه نیافته نیاز داریم که بدانیم چگونه در ارتباط با علوم و مسائل جامعه باید از آن بهره بگیریم. مشکل این است که در علوم انسانی فعلی، همواره به بحث ایدئولوژیک پرداخته می‌شود. علوم انسانی، علم انسان نیست. ما انسان شناسی فلسفی را با علوم انسانی اشتباه گرفته ایم. ما به همه علوم در وضع خاص تاریخی خاصی که قرار داریم، نیاز داریم. این علوم فقط گرفتنی و اخذ کردنی نیست. بلکه باید آنها را گرفت و در جای خودش قرار داد. در جامعه جدید علم یک وسیله نیست بلکه جزء ضروری، قوام بخش، ستون و محور جامعه جدید است. علوم هر کدام جایگاه و شأنی دارند که باید آنها را گرفت و در جای خودش گذاشت. ما اندیشمندانی می‌خواهیم که در جای خودش مسائل را مطرح کنند با مقاله نوشتن کار علم تمام نمی‌شود. [Pagebreak](#)